

روحانیون تعلق داشت. در دوران «سرواژ» میلیونها دهقان «سرف» که بر این زمینها میزیستند ملك طلق صومعهها و کلیساها و بعضی از روحانیون بودند و این خدمتگزاران خدا نسبت به دهقانان «سرف» خود رفتاری کاملاً «انجیل پسندهانه» داشتند.

در ۱۷۶۳ شخصی به نام سیدور پتیت سین Sidor ptitsyne که دهقان «سرف» صومعه «ظهور مریم عذرا» بود از دست کشیشی بنام یاکوف Yakov کار پرداز صومعه، به سبب ظلمی که در حق او کرده بود، شکایت کرد. یاکوف آن «برادر مقدس احسان» به پتیت سین و عدهای دیگر از دهقانان ظنین شده بود که اموال صومعه را دزدیدهاند. در شکایت دهقان نحوه رفتاری که آن کشیش با او و بارانش کرده بود تشریح شده است: «ما را لغت به روی برفها دراز کردند و دستهایمان را به گلمپخهایی که به زمین کوبیده شده بود بستند. سپس دستور داد تا آنقدر ما را شلاق زدند که از تنمان خون جاری شد. بعد، بروی زخمهای تنمان گرد برف پاشیدند، و چون برفها آب شد باز فرمان داد تا ما را بقصد کشت شلاق زدند و نمک بر زخمهای ما پاشیدند. به - نبادالین تنیه غیرقابل تحمل، این بنده را که سیدور -

پتیت سین هستم سه هفته تمام با طنابی از سقف آویختند، بطوریکه اکنون، از شدت درد، نه می توانم بنشینم و نه می توانم بخوابم.

دهقانان «سرف» اسقف تور Tver نیز به امپراتریس کاترین شکایت بردند و در شکایت نامه خود چنین نوشتند: «بر ما ترحم کن و مگذار زیر دست کشیشان در رنج و شکنجه بمانیم. اینها مردمی وحشی و بیرحمند که برای ابراز تقدس خود، دهقانان را با چوب می زنند و سپس میصد ضربه شلاق و بیشتر بر تنشان می نوازند.» باری، بدین گونه بود که شاگردان متواضع مسیح وانجیل او به دهقانان «سرف» خود عشق می ورزیدند. دهقانان که دیگر نمی توانستند چنین عشق آتشی را تحمل کنند دست به شورش می زدند و مردان دلیری چون «بولونتیکوف» و «رازین» و «پوگاجف» در رأس ایشان قرار می گرفتند. ایشان خانه های مالکان بزرگ و صومعه هارا آتش می زدند و بهره کشان را سر می بریدند و بنیان استبداد را به لرزه در می آوردند. لیکن هر بار شورشها درهم شکسته می شد و شورشیان بیرحمانه سرکوب می گردیدند.

از جمله علل این نا کامیها این بود که دهقانان

نمی توانستند گریبان خود را از چنگال «ترس از خدا» که مذهب وجدان ایشان را بدان زهر آگین کرده بودرها کنند و هر بار انجیل به کمک روحانیون و بهره کشان غیر روحانی می شتافت. فوراً به احکام انجیلی بخشش بر توهین و تعدی و عدم مقاومت در برابر بدی و فرمانبرداری و احسان متوسل می شدند و شورش را درهم می شکستند؛ به فرمان مالکان اراضی و تزار ایشان، سربازانی که قبلاً با تعالیم لازم هار می شدند دهقانان را به گلوله می بستند، آتش می زدند و به دار می آویختند. کشیشان نیز با شدت بیشتری به این کار می پرداختند و صومعه ها تبدیل به زندانهای واقعی شده بود. رهبران شورشیان پس از دیدن شکنجه های غیر انسانی بر چوبه دار جان می سپردند. در این مورد روحانیون مراسم خاصی به نام «تکفیر» اجرا می کردند و به روح کشتگان لعنت می فرستادند. و در این مراسم حتی کلمه ای برای یادآوری احسان و عشق به ممنوع و بخشایش بر توهین و تعدی بر زبان نمی رانند.

سرمایه داری و انجیل

وقتی رژیم ملوک الطوائفی (فئودالی) بر افتاد و

شکل سرمایه داری استثمار پرورز گردید آیین انجیلی به سرعت در خدمت سرمایه داران بکار گرفته شد. خدمت گزاران مسیح کماکان تبلیغ می کنند که ممنوع خود را دوست بدار و لواینکه تو را استثمار کند، اعتصاب نباید کرد، اضافه دستمزد نباید خواست و بخصوص نباید علیه نظم موجود قیام کرد و نباید آرزو کرد که نظم صحیح تری به جای آن برقرار شود. این کشیشان مهربان تأیید می کنند که در آن صورت به برادر سرمایه دار خود توهین کرده، از اصول انجیل تخطی نموده و خدا را از خود ناراضی کرده ای، و خدا با همه رحم و شفقت خود کسانی را که علیه اغنیا قیام کنند به سختی کیفر خواهد داد.

در سال ۱۸۹۱ پاپ لئون سیزدهم خطابه ای صادر کرد که در آن از روابط مابین طبقات سخن گفته بود. بدیهی است که استدلال او کاملاً «انجیلی» بود. او در آن خطابه توضیح داده بود که برادری و عشق به ممنوع بدین معنی است که کارگران نباید نسبت به سرمایه داران کینه ای در دل داشته باشند و روابط بین ایشان باید بایک «همکاری هماهنگ» مشخص گردد. مسلم است که در آن خطابه نه ذکری از تقسیم ثروت اغنیا مابین فقرا شده بود و نه از نفرتی که خدا از ثروتمندان دارد، و این البته

عجیب نیست: چرا پاپ مطلبی را از انجیل بیرون بکشد که خوشایند طبع سرمایه داران نباشد؟

امروز نیز پاپ در خطابه‌ها و موعظه‌های خود دائماً به مسئله عدم تساوی اجتماعی اشاره می‌کند ولی همیشه می‌کوشد تا از انجیلها برای توجیه سرمایه‌داری استفاده کند. مثلاً پاپ پی دوازدهم در خطابه خود تحت عنوان «سال مقدس» که در ۱۹۵۰ انتشار یافت چنین نوشته بود: «خوب است فقیران و تحقیر شدگان از خانواده ناصری سرمشق بگیرند که نان خود را با کار روزانه خویش بدست می‌آوردند.» خانواده ناصری Nazareth همان خانواده یوسف نجار است که در انجیلها توصیف شده و گویا عیسی در دامان آن تولد یافته و نشو و نما کرده است.

بدین گونه است که برای توجیه سرمایه‌داری به انجیل مثبت می‌شوند. لیکن هر کس می‌تواند چنین استدلالی با خود بکند: چنانچه باید همه از یوسف نجار سرمشق بگیرند یعنی در تمام مدت عمر کار بکنند و فقیر بمانند پس نمی‌توان کسانی را که از این اصل پیروی نمی‌کنند مسیحی واقعی دانست. و بنابراین تمام اغنیای یعنی سرمایه‌داران و بانکداران و بورس‌بازان و مالکان اراضی را که از اصول و احکام انجیل پیروی نمی‌کنند باید بی‌خدا

یالا اقل بی ایمان به حساب آورد. و نیز تمام خدمتگزاران
 آیین مسیح را که به هیچ وجه حاضر نیستند از خانواده
 ناصری سرمشق بگیرند باید مشمول این حکم دانست.
 نویسنده ایتالیایی آلیگiero Tondi
 که خود سالهای سال از زمره روحانیون بزرگ و
 کشیش فرقه یسوعی بوده و بعداً از دین برگشته است
 زندگی مجلل و اشرافی طبقات اعلای روحانیون
 مسیحی را در کتاب خویش تحت عنوان «یسوعیون» به
 تفصیل شرح داده است. او ضمن شرح بسیاری از مطالب،
 مکالمه خود را با یکی از مباشران خانه پاپ نقل کرده
 است و می نویسد: آن مباشر شکایت می کرد که عمال
 کلیسا پولهای کلانی برای شخص خود خرج می کنند،
 و ناله کنان می گفت: «به خدا این پدران شریف روحانی
 برای ملت از ستارگان سینما هم گران تر تمام می شوند.»
 توندی یادآور می شود که «در رم خانواده هایی هستند
 که در سردابها و غارهای حفر شده در کمرکش تپه و در
 هزاران نقطه وحشتناک دیگر زندگی میکنند.» سپس این
 سؤال را درباره فقرایی که به امید دریافت صدقه خود
 را به در کلیساها و صومعه ها می چسبانند پیش می کشد و
 می پرسد: «چه باید کرد با کسانی که بازن و فرزندان

خود در گل ولای زندگی می کنند و بامرض سل می میرند؟
چه باید کرد با کسانی که نه يك فنجان شیر دارند و نه يك
لقمه نان؟»

وقتی نوندی این سؤالات را از يك كشيش كرد
كشيش بانثروبی خاصی به او جواب داد : « چه باید
کرد؟ فقیر همیشه بوده است و همیشه هم خواهد بود .
خود پاپ نیز در خطابه مورخ ۱۹۳۹ خویش به عنوان
اسقف امریکایی همین جواب را داده است و شما خوب
است آن را بخوانید. مگر به فقرا وعده داده نشده است
که اگر در این دنیا متواضع و برد بارباشند در آن دنیا به
بهشت خواهند رفت؟ به علاوه ، ما روحانیون رسالت
مهمتری داریم و آن تربیت جانهاست ، جسمها در درجه
دوم از اهمیت قرار دارند. نیم میلیون خرج کردن برای
شرکت در يك کنفرانس مذهبی که در خارجه تشکیل
می شود بهتر از این است که آن پول را به محتاجان
بدهیم. » من از او پرسیدم : پس با انجیل چه می گوید ؟
و او جواب داد : « انجیل را باید خوب تفسیر کرد . ما
روحانیون در درجه اول باید جانها را تغذیه کنیم و فقط
پس از فراغت از کار جانها است که باید به فکر جسمها
بیفتیم. آدمی که تنها بانان زنده نیست . مگر شما این

حرف را قبول ندارید ؟ و پدر روحانی ، خوشحال از اینکه به نظر خود مرا قانع کرده است لبخند زنان پی کار خویش رفت .

«خوب تفسیر کردن» انجیل که مخاطب توندی بدان استناد کرده است به کایسا امکان می دهد که به بیشرمانه.. ترین نحوی از سرمایه داری دفاع کند و این دفاع تنها از سرمایه داری نیست بلکه شکل‌های دیگر مسیحیت را نیز در بر می گیرد.

مذاهب دیگری نیز (که کلیسا از آنها به فرقه تعبیر میکند) وجود دارند که به نظر خودشان وجه تمایزشان از سایر مذاهبها میزان وفاداری ایشان به انجیل است. حتی پیروان یکی از این مذاهب به «انگلیون» یا «مسیحیان انجیلی» شهرت دارند اما رویه ایشان نیز در قبال انجیلها کاملا با «تفسیر خوبی» که کلیسای کاتولیک از انجیل می کند مطابقت دارد.

برای مثال، به ذکر موردی از موارد می پردازیم: يك روز کارگران زن کارگاههای لباسدوزی لوس آنجلس اعتصاب کردند. اسمیت که کشیشی از فرقه «انگلیون» بود فوراً به محل حادثه رفت و ضمن اشاره به انجیل شمه‌ای از مصائب ورنجهای مسیح سخن گفت و آخر از کارگران

خواهش کرد که دست از اعتصاب بکشند. زنان کارگر که از شرایط سخت کار و مزد ناچیز خود به جان آمده بودند بدبختیهای خود را برای او تشریح کردند و گفتند که مافقطيك چیز می‌خواهیم و آن اینکه کارفرما اندکی از منافع خود بکاهد تا حداقل شرایط زندگی قابل‌تحملي برای ما تأمین کند. کشیش «انگلوپونی» به ایشان جواب داد: «می‌خواهید چه بکنید؟ شما فقط عیسی مسیح را در قلب خود نگاه‌دارید، همه این مسائل خود به خود حل خواهد شد.» و البته این حل شدن به مفهومی است که مطلوب کارفرما است.

تبلیغات انجیل‌چندان به صرفه و صلاح سرمایه‌داران است که ایشان به مبلغین متخصص در «روبراه کردن» طرز فکر توده‌ها حقوق‌های گزاف می‌پردازند. را کفلر، مولتی میایارد در امریکایی که خود يك مسیحی مؤمن از فرقه «تعمیديون» است سالهای سال کشیشی موسوم به «بیلی ساندی» را در خدمت خود نگاه داشته بود. این کشیش به همه شهرهایی که در آنجاها اعتصاب می‌شد می‌رفت و به نام خدا و انجیل و عیسی «که آن همه رنج کشیده است» از کارگران می‌خواست که بر رنجهای خود شکیبایاباشند و اطاعت کنند و لب به اعتراض نگشایند.

بدیهی است که راکفلر از فعالیتهای «خداپسندانة» این کشیش مزدور بسیار راضی بود .

انجیل نفع مستقیمی هم برای کوسه‌های سرمایه‌داری دارد . این نفع همان سودی است که به زیان صد‌ها میلیون انسان گرسنه و کودکان لاغر و مبتلا به سل استخوانی و کارگران و نیز به زیان کسانی که بقول انجیلها «کار نمی‌کنند و گرانبارند» و از انجیل برای «آرام کردن» ایشان استفاده می‌شود عاید سرمایه داران می‌گردد . و این ، درست همان آرامشی است که زالوهای همه قرون و اعصار و همه کشورها طالب آنند .

نداهای انجیلی عشق به هموع و رحم و شفقت و عدم مقاومت اندک مزاحمتی برای استثمارگران دربر ندارد . اینک برای مثال ، یکی از شاهکارهای همان راکفلر بسیار مؤمن مسیحی را در اینجاست (این قسمت را ما از کتاب «فرانک گرت» تحت عنوان «مذهب در خدمت سرمایه‌های آمریکایی» استخراج کرده ایم) :

«معدنچیان معادن متعلق به راکفلر برای اضافه دستمزد بخور و نمیر خود اعتصاب کرده بودند . فوراً همه ایشان را با زنان و کودکانشان از کلبه‌های چوبینی که در آن می‌زیستند و به راکفلر تعلق داشت بیرون انداختند . سندی‌کای

«مندنچیان» ، برای این کارگران چادرهایی ترتیب داد و کارگران با وجود سرمای سخت زمستان، ناچار در آن چادرها منزل کردند. مزدوران مسلح را کفلر در همان چادرها به کارگران حمله ور شدند. یکی از اعتصابیون که یونانی بود و لویی تپکاس نام داشت با پرچم سفیدی از چادر خود بیرون آمد تا با زاندارمهای را کفلر درباره صلح مذاکره کند. لیکن راهزنان مغز او را با چماق پریشان کردند. پس از ارتکاب این جنایت، نفتی را که از انبارهای را کفلر با خود آورده بودند بروی چادرها پاشیدند و همه را آتش زدند. زنان اعتصابیون با کودکان شیرخواره خود در آن آتش سوزی سوختند.»

این اعمال که به نام «قتل عام لادلاو Lud Low» مشهور شده است در سال ۱۹۱۴ در زمینهای «کولورادو فیوئل اند آیرن کنسرن» متعلق به را کفلر اتفاق افتاده است. حکومت ایالات متحده تحت فشار افکار عمومی ناگزیر شد هیئتی را برای تحقیق در باره این حوادث به محل بفرستد. گزارش این هیئت مشعر بود بر اینکه: «پنج نفر از اعتصابیون و یک پسر بچه و سیزده زن و طفل شیرخواره با گلوله نگهبانان مساح کمپانی معدن یادردود و شعله حریمی که نگهبانان مزبور با سوزاندن چادرهای آنان ایجاد

کرده بودند جان داده اند.»

واقعاً که چه نمونه درخشانی است از رحم و شفقت انجیلی و از عشق به ممنوع! مگر نه؟ نکند طریقت تعمیدی که را کفلر پیرو مؤمن آن بوده است این جنایت او را محکوم کرده باشد؟ نکند او را از صف پیروان خود رانده باشد؟ خیر، به هیچ وجه چنین نشده است، چون در این کشتار دسته جمعی چیزی که مغایر بانص انجیل باشد یافت نشد و را کفلرها همچنان از محترم ترین پیروان طریقت تعمیدی باقی خواهند ماند. اصولاً چگونه ممکن است غیر از این باشد؟ مگر ایشان حقوق های گزاف به مبلغین نمی دهند؟ بعلاوه، رفتار را کفلر در باطن امر هیچ تناقضی با انجیل ندارد. مگر انجیل هیچگاه کشتن غلامان را منع کرده بود؟ البته عشق به ممنوع و رحم و شفقت بسیار خوب است لیکن با غلامان باید رفتاری در خور غلامان داشت، و در انجیل صفحه ای نیست که این موضوع از آن احساس نشود

در زامنه قدیم، انجیل برده داری و «سرواژ» را توجیه می کرد و اکنون سرمایه داری را توجیه می کند و از آن دفاع می نماید. هیچ شکلی از ستمگری و استثمار

نیست که به نحوی از انحاء در افسانه‌های انجیل توجیه و یا در صورت اقتضا ماستمالی نشده باشد. یکی از عامای علم اقتصاد می‌نویسد: «اصول اجتماعی مسیحیت، برده‌داری عهد باستان و سرواز قرون وسطایی را توجیه می‌کرد و اکنون خوب می‌داند که در صورت لزوم از شکل فعلی استثمار، ولو با اخم و ترش‌رویی، دفاع کند. اصول اجتماعی مسیحیت، لزوم وجود طبقات یعنی طبقه حاکمه و طبقه ستمکش را تبلیغ می‌کند و فقط دعای خیر می‌کند که طبقه اول نسبت به طبقه دوم از نیکی و مهربانی دریغ نوزد.»

انجیل و جنگ

انجیل هیچگاه مانع از بروز جنگها نشده است. ممکن است مدافعان مذهب در جواب بگویند که انجیل آدمیان را به صلح فرا می‌خواند، لیکن متأسفانه تا بحال کسی به این ندا گوش نداده است. مسلماً در انجیلها آیاتی برضد جنگ وجود دارد، مثلاً در یکجا آمده است: «خوشا به سعادت آنان که برقرار کننده صلحند!» اما آیاتی نیز هست که کاملاً مخالف یا این مدعا است، از

جمله، سخنان ذیل را به عیسی نسبت می دهند: «من نه برای آوردن صلح بلکه برای آوردن شمشیر آمده‌ام.» بعلاوه، نه انجیلها و نه بطور کلی کتب و صایبای جدید در هیچ جا اصول واحکام و صایبای قدیم (تورات) را منسوخ اعلام نکرده‌اند و حال آنکه و صایبای قدیم پراز تبلیغات جنگی و موعظه‌هایی است که به موجب آنها باید نه تنها دشمنان بلکه کسانی را هم که به نحو دیگری می اندیشند و یا اعتقادات دیگری دارند بسختی سرکوب کرد. از طرفی خود انجیل نیز به آتش تبلیغات جنگی دامن می زند.

در زمان ما اصول واحکام عشق به هم نوع و رحم و شفقت مانع از این نمی شود که پیروان انجیل از جنگ‌های امپریالیستی دفاع کنند و برای پر کردن جیب امپریالیستها به تبلیغ کشتارهای دستجمعی پردازند. برای مثال از جنگ جهانی ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ یاد کنیم. علت بروز آن جنگ این بود که راهزنان امپریالیسم بین المللی موفق نشده بودند غنایم را مابین خود تقسیم کنند و نتوانسته بودند تعیین کنند که هر یک در کدام قسمت از دنیا ملتهای ضعیف و عقب مانده را بچاپند، و لاجرم توده‌های ملل را بجان هم انداختند و اینان بیرحمانه دست به کشتار یکدیگر زدند. نتیجه این قصابی معلوم است: میلیونها دهمتان و کارگر

کشته و ناقص عضو شدند .

آیا جای تعجب است که خادمان خدای انجیلها
مهمترین متفکرین طرح ریزی این کشتارها بوده باشند؟
آیا مأموریتی که از طرف امپریالیستها به این خدمتگزاران
روحانی داده می شد این نبود که زحمتکشان کشورهای
مختلف را بجان یکدیگر بیندازند و تخم کین و نفاق نسبت
به هم در دل توده های ملل بپاشند؟ این تنها کار ایشان بود
که به درداستثمارگران می خورد و نمایندگان مختار خدای
رحم و شفقت بر روی زمین این مأموریت را به نحو احسن
انجام می دادند .

واحدهای کلیه کشورهای متخاصم کشیشانی برای
جمع آوری صدقات داشتند . برخی از این کشیشان می -
کوشیدند ناکارگر و دهقان آلمانی را قانع کنند که خدا
بخون کارگران و دهقانان فرانسوی نشنه است، و حال آنکه
برخی دیگر از خادمان همان خدای انجیلها از کارگران
و دهقانان فرانسوی و روسی دعوت می کردند که کارگران
آلمانی را بیرحمانه قتل عام کنند زیرا اراده خداوند بر آن
تعلق گرفته است .

این کشتارهای خونین که بخاطر منافع امپریالیستها
انجام می گرفت چندین سال ادامه داشت . شاگردان انجیل

تیز مانند همه پیروان مذاهب دیگر بکلی «فراموش» کرده بودند که انجیلها عشق به ممنوع و رحم و شفقت را تعلیم میدهند و حتی دستور تورات را که می گوید: «تو نباید آدم بکشی!» از یاد برده بودند و فقط وقتی این مطالب را بخاطر آوردند که استعمارگران به خطر افتادند.

در روسیه، سال بزرگ انقلابی یعنی ۱۹۱۷ فرار رسید.

در روز قبل از انقلاب اکتبر، کلیه کوششهای دولت بورژوایی کرنسکی Kerenski و تمام مساعی طبقات حاکما متوجه درهم شکستن جهش انقلابی ملت بود. دسته های ضد انقلابی افسران داوطلب و قزاقها را بجان کارگران انداختند. خادمان فرقه های مختلف مذهب در موعظه ها و رساله های خود مردم را دعوت می کردند که کارگران انقلابی را بیرحمانه سرکوب کنند. در ژوئیه سال ۱۹۱۷ کارگران پتروگراد علیه حکومت بورژوایی دست به تظاهراتی زدند. سربازان به تظاهرکنندگان تیراندازی کردند. تصادماتی روی داد که در ضمن چندتن از قزاقان کشته شدند. آنگاه روحانیون ارتدوکس پتروگراد تشییع جنازه باشکوهی از کشتگان بعمل آوردند. «افلاطون» اسقف اعظم پتروگراد نطق غرایبی ایراد کرد که در آن از «شایستگی های» قزاقان سخنها گفت. «شایستگی های»

قزاقان این بود که کارگران را بیرحمانه به گلوله بسته بودند. روزنامه «پیک کلیسای روسی» می نوشت که: «خائنین به وطن (یعنی انقلابیون) باید بشدت تنبیه شوند!»

در این میان يك کلاه از برادری ورحم وشفقت و عدم مقاومت که در انجیلها تبلیغ شده است به گوش نمی رسید. در این گونه مواقع، بورژوازی نیازی به این شعارها ندارد. شاگردان انجیل خون کارگران را میخواستند و اگر در آن هنگام کسی از ایشان می پرسید که چرا از انجیل پیروی نمی کنند بیشك جواب می دادند که برعکس، رفتار ایشان انطباق کامل با تعالیم انجیل دارد. مگر انجیل نگفته است: «اما آن غلام که اراده مولای خویش را دانست و خود را سبب ساخت تا به اراده او عمل نماید تا زیانه بسیار خواهد خورد*» انجیل لوقا، باب ۲۱، آیه ۴۷) بنا بر این روحانیون اجرای این اصل انجیلی را میخواستند و به استناد آن خواهان سرکوبی خونین نهضت انقلابی بودند.

راست است که این امر مانع از آن نشد که انقلاب بدو آ در پطرو گراد و سپس در تمام روسیه پیروز گردد. در مسکو نیروهای متحد ضد انقلابی کوشیدند مقاومت کنند و به همین منظور در کرملین و سایر محلات شهر سنگر گرفتند. جنگ در کوچه ها و خیابانها بر راه افتاد. در آنجا

نیز روحانیون با ضد انقلابیون همراه بودند. بكمك روحانیه نیون بود که سربازان گارد سفید مسلسلهایی بر روی برج ناقوسهای کلیسای «سن سوور» و سایر کلیساهای شهر کار گذاشته بودند و از آنها با کمال «تواضع و رحم و شفقت» به روی انقلابیون شلیک میکردند. اما این کار بیفایده بود. بزودی معلوم شد که انقلابیون پیروز خواهند شد و سربازان گارد سفید ناگزیرند از سنگرهای خود بیرون بیایند و تسلیم شوند.

خادمان آیین مسیح که فکر چنین وضعی را نمی کردند ناگهان بیاد آوردند که انجیل برادری و عشق به هممنوع و رحم و شفقت و عدم مقاومت در برابر بدی را تبلیغ کرده است. شورای کلیساهای تمام روسیه که از پنجم اوت ۱۹۱۷ در مسکو تشکیل جلسه می داد خطابه تضرع آمیزی بعنوان کمیته نظامی انقلابی فرستاد که برای خاطر خدا به سربازان گارد سفید صدمه نزنید و دست از جنگ بکشید. در خطابه چنین نوشته بود: «شورای کلیساهای تمام ممالک محروسه روسیه بنام خداوند از برادران و فرزندان عزیز خود تقاضای کند از این جنگ وحشتناک برادر کشی که موجب آن همه خونریزی شده است دست بردارند!» سه روز قبل که هنوز تصور می شد ممکن است گاردهای سفید جنگ

را ببرند روحانیون سکوتی احتیاط آمیز اختیار کرده بودند
 و اگر یکی از ایشان به یاد اصول و احکام انجیلی برادری
 و عشق به ممنوع می افناد دیگران فوراً او را امر به سکوت
 می دادند ...

جنگ داخلی شروع شد. چهار سال تمام کشور
 ناگزیر بود با دسته های سربازان گارد سفید و بامد اخله -
 گران خارجی پنجه در اندازد. کارگران و دهقانان زحمتکش
 بی آنکه از بذل نیرو و حتی جان خود دریغ ورزند برای
 زندگی بهتری می جنگیدند. جنگ جنگی عادلانه بود،
 جنگی بود بخاطر رهایی و بهروزی زحمتکشان نه برای
 منافع امپریالیستها، و بهمین جهت شاگردان انجیلها می-
 کوشیدند که در آن شرکت نجویند.

پیشوایان فرقه های مذهبی به استناد انجیل از مؤمنین
 می خواستند که به نیروهای انقلابی نپیوندند. «تعمید یون»
 و «انگلیون» و «منونیت ها» و «آدونتیستها» و «ملوکان ها»
 ناگهان بخاطر آوردند که انجیل بکار بردن اسلحه و مقاومت
 در برابر بدی را منع کرده است. دولت انقلابی آزادی
 مذهب اعلام نمود و تصریح کرد که برداشتن اسلحه برای
 کسانی که به سبب اعتقادات دینی معذورند الزامی نیست. جمع
 کثیری که هیچگاه پیرو هیچ فرقه ای نبودند فوراً به آیین

انجیل گرویدند و به عذر «معتقدات مذهبی» از صفوف ارتش انقلابی بیرون رفتند .

لیکن شاید پیروان فرقه‌های مذهبی از پیوستن به اردوی گاردهای سفید نیز احتراز می‌جستند؟ به هیچ وجه! چون انجیل در آن اردوگاه خدمت سربازی را منع نکرده بود، و عجب آنکه در ارتش سفید هنگی بود که تمام افراد آن از پیروان طریقت «منونیت» بودند . پیروان سایر فرقه‌ها نیز با انقلابیون می‌جنگیدند . انجیل در همه این موارد بقدری کشدار بود که امکان داشت از آن علیه کارگران استفاده کرد . از یک طرف، انجیل جنگ را ممنوع کرده بود و بالتیجه نبایستی در صفوف انقلابیون جنگید، و از طرف دیگر جنگ را مجاز دانسته بود و بالتیجه بایستی به ارتش سفید ملحق شد .

همه می‌دانند که حمله‌های همه‌جانبه به کشور به کجا انجامید . نه پول امپریالیستهای اروپایی و نه تبلیغات پیشوایان مذهبی و فرقه‌های مسیحی هیچکدام نتوانستند سربازان گارد سفید را نجات دهند .

لیکن درست در آغاز همین دوران ، خشکسالی وحشتناکی در منطقه ولگا ایجاد قحطی کرد . بیش از ۱۳ میلیون انسان در خطر مرگ قرار گرفتند . حتی در بعضی

جاها مواردی از آدمخواری پیش آمد. کشور که بر اثر جنگهای داخلی هفت ساله از پا در آمده بود نمی توانست کمک و ژوئری به گرسنگان بکند. آنگاه کارگران به یاد ثروت های عظیمی افتادند که بیهوده در کلیساها و معبد ها و سایر اماکن مذهبی بگرد آمده بود. این ثروتها حاصل صدقات و اعاناتی بود که کارگران و دهقانان در طی قرون متمادی از درآمد ناچیز خود به کلیسا پرداخته بودند. بنابراین طلا و نقره کلیسا به ملت تعلق داشت و اینک ملت می خواست دارایی خود را پس بگیرد تا قربانیان قحطی زده را از مرگ برهانند.

روحانیون چه جواب دادند؟ شاید به یاد تعالیم انجیل افتادند که: «تو بخواه، به تو خواهند داد!» و با او اگر کسی بخواهد جامه ترا بگیرد، تو بالا پوش خود را نیز به او ببخش!» به هیچ وجه! پیشوایان کلیساهای مسیحی تصمیم دیگری گرفتند؛ گفتند: ثروتها همچنان در خلوت معابد بماند و گرسنگان بمیرند!

دولت طی تصویب نامه ای ثروت های کلیسا را توقیف کرد تا برای گرسنگان نان بخرد. روحانیون در برابر اجرای تصویب نامه دولت مقاومتی لجوجانه از خود نشان دادند. تبخون Tikhon، اسقف اعظم ارتدوکس، و تسه پلیاک Tsepliak، اسقف کاتولیکها به همه روحانیون فرمان دادند

که از تسایم ثروت‌های کلیسا امتناع ورزند و هرچه در قوه دارند بکوشند تا مردم را بر ضد دولت بشورانند. تلقینات این مردان که در آن هنگام مهمترین خدمتگذاران خدای انجیلیها در روسیه بودند بیش از هزار مورد نفاق و در دسر برای دولت بوجود آورد. بمحض اینکه صحبت ثروت‌های کلیسا پیش آمده بود روحانیون همه احکام انجیلی مربوط به تقسیم ثروت بین فقرا و عدم مقاومت و رحم و شفقت را فراموش کرده بودند.

وقتی پطر کبیر برای تدارك جنگ با سوئد به ثروت‌های کلیسا نیازمند شد روحانیون به طیب خاطر آن ثروتها را در اختیار او گذاشته بودند. در ۱۹۱۴ نیز خود روحانیون به نیکلاتزار روسیه پیشنهاد کرده بودند که از ذخایر کلیسا برای «احتیاجات جنگی» استفاده کند. بخشیدن ثروت‌های کلیسا به تزار کفر نبود، اما به گرسنگان؟ معاذ الله! شاگردان انجیل هرگز به چنین امری رضا نمی دادند. در باطن امر توقیف اموال کلیسا را به نفع گرسنگان بهانه می کردند تا به جنگ‌های داخلی ادامه دهند.

جنگ دوم جهانی سالها در سرتاسر کره ارض بیداد کرد. مقدمات این جنگ توسط بدترین دشمنان ملتها و مخوف‌ترین مخالفان صلح و دموکراسی تدارك دیده شده

بود. فاشیست‌ها به محض اینکه در ۱۹۲۲ در ایتالیا و در ۱۹۳۳ در آلمان قدرت را بدست گرفتند شروع به تدارك ماجرا - های نظامی کردند. برای تمام دنیا روشن بود که فاشیسم آلمانی با فاشیسم ایتالیایی هم‌دست شده‌اند و تدارك يك جنگ مهیب جهانی را که ده‌ها میلیون قربانی خواهد داشت می‌بینند. لیکن خادمان انجیل برای رسوا کردن عاملین اصلی جنگ کوچکترین اقدامی نکردند و حتی ندهای انجیلی مربوط به صلح و حسن سلوك را نیز به یاد ایشان نیاوردند. برعکس کلیسای کاتولیک در ۱۹۲۹ با حکومت فاشیستی موسولینی و در ۱۹۳۳ با حکومت نازی هیتلر قرارداد اتحاد منعقد ساخت.

چندی نگذشت که دولت ایتالیای فاشیست به حبشه حمله برد و تمام قدرت ماشین جنگی خود را علیه آن کشور کوچک و ضعیف و عقب‌مانده بکار انداخت. ارتش فاشیست ایتالیا با استفاده از هزاران مسلسل سبك و سنگین و قدرت عظیم توپخانه و تانک‌های سریع‌السیر و هواپیماهای جنگی و با استعمال گاز «ایپریت» جهت مسموم کردن اراضی زراعتی، ملت حبشه را به بند کشید.

این جنگ يك راهزنی آشکار بود. دولتی که در مملکت او مذهب انجیل مذهب رسمی بود مقاومت يك

ملت كوچك و ضعيف را با آهن و آتش درهم می شکست
 و سرزمین او و تمام دارایی ها و ثروت های طبیعی او را
 تصاحب می کرد. اصول انجیلی عشق به ممنوع و برادری
 همه آدمیان که به موجب آنها همه باید هر چه دارند حتی
 یکتا پیراهن خود را به ممنوع ببخشند به هیچ وجه مزاحم
 و مانع اجرای این راهزنی امپریالیستی نشد. برعکس ،
 خدمتگذاران آیین انجیلی با تمام وسائل به پیشروی راهزنان
 فاشیست کمک می کردند. درحین که پاپ مبلغ هنکفتی به
 دولت ایتالیا برای اداره جنگ قرض می داد روحانیون
 کاتولیک به «روبراه کردن» فکر همه سربازان و همه کارگران
 و دهقانان مشغول بودند و برای ایشان موعظه می کردند که
 جنگ با حبه يك «جنگ مقدس» و مطلوب خداوند و
 منطبق با احکام انجیل است. اینک عباراتی از روزنامه
 فاشیستی «تریونا» را که در آن، یکی از موعظه های اسقف
 «آوه لینو» نقل شده است در اینجا می آوریم: «عالیجناب
 اسقف، درحالی که انجیل مقدس را بدست داشت نطق
 غرابی ایراد فرمود و به سربازانی که آماده سوارشدن به
 کشتی و حرکت به میدان جنگ بودند ندا در داد تا بنام خدا
 و میهن و پادشاه و دوچه (مقصود موسولینی است) بجنگند
 و پیروز شوند!» بدین گونه، می بینیم که این اسقف «انجیل

بدست، سر بازن را تشویق می کرد تا با حبشی های تقریباً بی اسلحه بجنگند و يك مات بيدفاع را به بند بکشند.

روحانیون کاتولیک لشکر کشی به حبشه و فتح آن کشور را يك اقدام لازم برای اشاعة معتقدات انجیلی اعلام می کردند. اسقف اعظم میلان در یکی از موعظه هایش چنین می گفت: «پرچم ایتالیا صلیب عیسی را پیروز- مندانه به سرزمین حبشه می برد و راه را برای مپسیون های مذهبی کلیسا بازمی کند!» آری، چنانکه ملاحظه می فرمایید، این جنگ برای غارتگری نبود، تجاوز قوی به ضعیف نبود، بلکه بخاطر اشاعة انجیل بود! ...

انجیل يك بار دیگر بر یکی از بیشرمانه ترین راهزنی های امپریالیستی پرده پوشی می کرد.

اینکه ما در باره فتح حبشه به دست ایتالیای فاشیست بیشتر به تفصیل پرداخته ایم برای این است که مسئله روابط بین دو اتهای امپریالیستی و مستعمرات ایشان هنوز دارای اهمیت عظیمی است.

اکنون کشورهای متعددی که سابقاً مستعمره بودند یوغ استعمار امپریالیستها را از گردن انداخته اند. هند و اندونزی و ویتنام و بیرمانی و مصر و سودان و گانا و بسیاری از کشورهای دیگر از این پس مستقلند و امور کشور